

# پسر جادوگر و قلعه حیوانات

نویسنده:

علی رزمجو

انتشارات ارسطو

۱۳۹۶

سرشناسه : رزمجو ، علی ، ۱۳۶۲ -  
عنوان و نام پدیدآور: پسر جادوگر و قلعه حیوانات / نویسنده علی رزمجو.  
مشخصات نشر : مشهد: ارسطو، ۱۳۹۶ .  
مشخصات ظاهری : ۱۶ ص : مصور؛ ۲۲ × ۲۲ س م .  
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۶۹-۳  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: Persian fiction -- 20th century  
رده‌بندی کنگره : PIR۸۳۵۴ ۱۳۹۶ آ۸۸۸۵/ز  
رده‌بندی دیویی: ۸۳/۶۲ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۴۹۵۲۰

نام کتاب : پسر جادوگر و قلعه حیوانات  
نویسنده: علی رزمجو  
ناشر : ارسطو ( با همکاری سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران )  
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۶  
چاپ : مدیران  
قیمت : ۳۰۰۰ تومان  
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۶۹-۳  
تلفن‌های مرکز پخش : ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

ساتان پرنده بزرگ و محبوب ماسات، جادوگر کوه‌های سیاه با بال‌های خونین وارد قلعه حیوانات و خانه‌ی ماسات شد.

همه اهالی قلعه به او نزدیک شدند و سراغ ماسات رو ازش گرفتند اما ساتان حرفی نمی‌زد، بعد از اصرار فراوان بانسی کرکس پیر و دوست ساتان او شروع به حرف زدن کرد.

و گفت که ساتان در مواجهه با سپاه هرانا جادوگر سه چشم کشته شد.

بهت همه جای قلعه رو فرا گرفته بود و کسی حرفی برای گفتن نداشت.

بدون ساتان هیچ کسی امنیت نداشت و معلوم نبود چه بر سر اهالی قلعه خواهد آمد.



ممکن بود هرا‌نا با سپاه خودش به قلعه حمله کند و خانواده ماسات رو به کلی نابود کند و به بردگی ببرد.

شب فرا رسید و جلسه‌ی در ا‌ناق ماسات گرفته شد ولی کسی دل و دماغ حرف زدن رو نداشت. اصلاً کسی نمی‌دونست چی باید بگه، چون کسی نبود که قدرت ماسات رو داشته باشه و به ارث برده باشه و بتونه جایگزین مناسبی برای اون بشه،

ناگهان دارشان همسر ماسات وارد جلسه شد و گفت قبل از اینکه هرا‌نا بتونه جای ما رو پیدا کنه و بهمون آسیب برسونه باید قلعه رو خالی کنیم و خودمون و نجات بدیم، وگرنه کسی زنده نمی‌مونه.

پدر ماسات گفت این راه خوبی نیست باید با هرا‌نا مقابله کنیم تا روح ماسات شاد بشه، باید از نیروی همه اهالی قلعه استفاده کنیم و اونو شکست بدیم.

دنسار که سال‌ها بود تو قلعه زندگی می‌کرد و تجربه‌ی جنگ‌های طولانی رو داشت گفت نباید به سادگی تسلیم بشیم.

بعضی‌ها هم مثل دان مخالف مبارزه با هرا‌نا بودند و این کار رو بی نتیجه می‌دونستن.

بالاخره همه تصمیم گرفتن که آماده جنگ با هرا‌نا جادوگر سه چشم بشوند.

پدر ماسات گفت باید همه اهالی قلعه و مخصوصاً همه حیوانات تعلیم داده بشن تا هرا‌نا رو شکست بدیم.

اونشب شب تلخ و پر از اندوهی بود و تا صبح کسی نمی‌تونست به سادگی چشمش رو روی هم بزاره و بخوابه چون حامی بزرگ اونها دیگه وجود نداشت و ترس همه جا رو فرا گرفته بود.

اوایل صبح پدر ماسات همه رو جمع کرد و گفت ما از امروز باید با تمام توان کار کنیم و آموزش ببینیم، خطر همیشه هست ولی اگه راه مقابله با اون رو بلد بشیم همیشه در امنیت هستیم.

بعد از سخنرانی پدر ماسات همسر ماسات رو به همه کرد و گفت ابتدا باید توی جایی بیرون این قلعه‌ی مدرسه جادوگری بسازیم ولی از امروز آموزش‌های این کار به افراد مستعد داده میشه تا هرا نا نتونه کاری بکنه.

دنسار شروع به گرفت تست‌های این کار کرد و بعد از چند روز همه بچه‌های مستعد و علاقمند رو جمع کرد، تعداد اونها با تنها پسر ماسات به ۱۲ نفر می‌رسید ولی سن اون نسبت به بقیه کمتر بود و با وجود مخالفت‌های همسر ماسات اونم انتخاب و شروع به آموزش دیدن کرد.

پدر ماسات، دنسار رو با چندین نفر برای گرفتن خبرهای تازه به بیرون قلعه فرستاد و خودش هم با گروهی از افراد برای پیدا کردن مکان مناسب مدرسه جادوگری رفت.

کتاب‌های مخفی جادوگری از زیر زمین قلعه بیرون آورده شدند و دستیارهای ماسات شروع به بررسی و یاد دادن اونها به ۱۲ بچه انتخاب شده کردند، باید هرچه زودتر اونها آماده می‌شدند تا هرا نا در مقابله با اونها نتونه کاری از پیش بیره.

دنسار وقتی از ماموریت برگشت گفت هرا نا در مواجهه با ماسات بدجور زخمی شده و حداقل چند ماه طول می‌کشه که خوب بشه و بتونه بیاد دنبال ما ولی افرادش در حال جستجوی ما هستن.

دنسار هر روز به ۱۲ بچه جادوگر تحت تعلیم جادوگری سر می‌زد و از نزدیک پیگیری کارهای اونها بود.



بعد از پیدا کردن مکان مناسب مدرسه که در دل یک کوه و وسط جنگل بود و ساخته شدن مدرسه جادوگری شبانه همه بچه‌ها به اونجا برده شدن ولی ناسال پسر ماسات با خودش یک سنجاب، یک جغد، دو تا موش، دو تا گربه و دو تا مار هم برد.